



حمید سبزواری (شاعر) - امیر حسین فردی (نویسنده) - ابوالفضل عالی (گرافیست) - شهید رسول کاظم زاده (عکاس) - صفار زاده (نویسنده) - شهید احمد زارعی (شاعر) - مهرداد اوستا(شاعر) - نصرالله مردانی (شاعر) - مسعود شجاعی خاغانی (ارکستراتورست) - حبیب الله معلفی (شاعر) - علیرضا قزوه(شاعر) - محمدعلی گودینی (نویسنده) - علی محمدنوباد (شاعر) - مرحوم شهریار(شاعر) - محمدمنیدی سیار (شاعر) - سیمین دخت وحیدی (شاعر) - صولتیان(نویسنده و تصویرگر)

شعر

سلام ای جلوه نور خمینی

■ شعر زنده یاد احمد عزیزی در وصف حضرت امام خامنه‌ای

سلام ای وارث خون شهیدان حسین
سر ز مین با ی ز یدان

سلام ای نور حق در ظلمت دهر
سلام ای مهر غالب گشسته بر قهر

سلام ای جلوه نور خمینی
حسن خو! سید پاک حسینی

چه باشد سکه صاحب قرانی
که خود آیینه صاحب زمانی

ز مشرق تا به مغرب بر نگینت
مقامات سلیمانیه‌ی همینست

نه از جن و نه از دیو و پری بود
تو را حافظ، همان انگشتی بود

ببین خُسن حسن را در حسینی
تو را صبری است چون خشم خِینی

ولی خاصی و عامی تو اکنون
امین ملک اسلامی تو اکنون

ولایت چون قیایی راست بر تو
چه دستار خدا زیباست بر تو

بیا ای مصلح آیینه بودن
تو را، تنها تو را باید سروند

سال‌هایی که شور نوشتن و مباحثه جدی در حوزه ادبیات در من شعله می کشید و آثار مکتوب و دلتوشته‌هایم را از ملایر به مطبوعات کشور ارسال می‌کردم، کتاب‌های احمد عزیزی هم به موازات آثار سایر شاعران و نویسندگان مطرح منتشر می‌شدند و امثال من از خواندن آنها بهره‌مند می‌شدند.

آن روزها هنوز خبرگزاری‌ها ظهور و بروز جدی نداشتند و روزنامه‌های پایتخت در کنار دیگر موضوعات و صفحات سیاسی، اجتماعی، ورزشی، اقتصادی و... به ادبیات هم می‌پرداختند که حقیقتاً این تلاش، خروجی قابل قبولی داشت و پل ارتباطی بیسن صاحبظران و چه‌چهره‌های تاثیرگذار فرهنگ و ادب و هنر با نوقلمان و نسل‌های تازه‌تر این وادی را شکل داد، اتفاقاً شطحیات احمد عزیزی هم در صفحات ادبی روزنامه‌های: اطلاعات، کیهان، کیهان فرهنگی، آستان و... منتشر می‌شد و مخاطبان خاصی خود را پیدا کرده بود، بعدها در جمع شاعران کشور که خدمت‌رهر معظم انقلاب رسیدیم او و تعدادی دیگر از نام‌های آشنای ادبیات که شعرشان هم‌از انقلاب بود را از نزدیک دیدیم... پادش بخیرا سال‌های خوبی بود برای ادبیات ما.

احمد فرزند وارسته و بی‌ادعای ایران و از همین مردم بسود، یک شهرستانی خالص و ساده و بی‌آلایش که درپای آن احساسات و اندیشه‌های ناب و گره خورده با مصومیت شهرستان را به تهرآن آورده بود. شهرستان را به تهرآن آورده بود. می‌شودای ششور انگیزش یکی پس از دیگری رونمایی می‌شدند، در روزنامه‌ها، نشریات ادبی، رادبو، تلویزیون و کسانی هم او را در محافل

روشن‌سازی و رادیایی و دست‌یابی بسیار سترگ است. اگر ما بخوایم ملتی مترقی باشیم و مثل گذشته نورانی قرون ستم و چهارم و هفتم اندیشمندان بزرگ به جهان عرضه کنیم و جهان را متأثر از اندیشه دغدغه‌ها و مسئولیت‌هایش چگونه فرصت می‌کنند این همه مطالعه داشته باشند. شاید جواب سؤال دوم

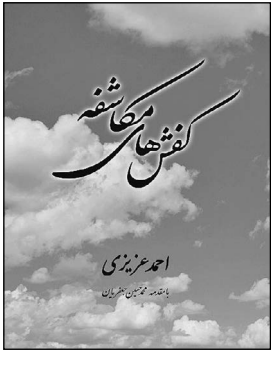
جواب سؤال اول را هم بدهد. بی‌شک یکی از راه‌های دست‌یابی به بصیرت گسترده دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است... کسی که با این دنیای زیبا و زندگی‌بخش؛ دنیای کتاب، ارتباط ندارد، ای‌شک آن بهترین دستاورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. برای یک ملت خسارتی بزرگ است سینما یا از این قبیل چیزها خیلی اعتقاد دارم؛ اما کتاب نقش مخصوصی دارد. جای کتاب را هیچ چیزی پر نمی‌کند. کتاب را باید ترویج کرد» (۱۳۷۴/۱۰/۴)

کتاب به عنوان محصول دانش، تجربه انسان از آفریده‌های خداوند است که انسان به عنوان مخلوق الهی آن را می‌آفریند، چه آن که خداوند



البته در این سال‌ها قدم‌های خوبی در این باره برداشته شده است اما کافی نیست. چاره‌ما به بهانه‌های مختلف کار و گرفتاری از مطالعه گریزیابی؛ یا این محصول تبیلی ماست یا خود را دای کل می‌دانیم؟ آیا کسی هست که نیازمند دانایی نباشد؟

«بنده خودم با این که گرفتاری کاری‌ام زیاد است، اما بجمداذه از کتاب منگف نشدم» و در حقیقت نمی‌توانم هم منگف شوم. در خلال



کارهای فراوان و سنگینی که بر دوش ما هست، دائماً با کتاب بسر و کار دارم. احساس می‌کنم که اگر انسان بخوادش در زمینه معنوی و فرهنگی تر و تازه بماند، جز رابطه با کتاب، که مثل رابطه با جوینار، دائمی و جریان است و مرتب تازه‌هایی را در اختیار انسان می‌گذارد، چاره‌ای ندارد.

سؤال دیگری که مطرح است آن که چرا ایشان تأکید و تفریط بیشتری بر آثار برآمده از دفاع مقدس دارند؟ البته رویه مستمر ایشان در بیشتر از



هفت دهه پادداشت نویسی بر کتاب‌ها بوده و هست و این کار جدیدی از ایشان نیست. اما به نظر نگارنده دلائل اثباتی وجود دست‌کم به سه دلیل مهم برمی‌گردد.

۱- «بان انقلاب و دفاع مقدس، زبان هنر است» ۲- ضرورت نهادینه کردن ارزش‌های متعالی تجلی یافته در دوران دفاع مقدس و استفاده از آن برای بیمه کردن ملت در مقابل انواع اختیارات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری. ۳- معرفی الگوهای عینی، نزدیک

احمد خیلی حرف‌ها داشت...

■ حمید هنرجو

شاعر، نویسنده و پژوهشگر فرهنگی - اجتماعی



که چندین بار باید خواند و دریافت، دوستانی که به او نزدیک‌تر بودند، می‌گفتند که اگر کسی چهل شبانه‌روز در خانه احمد روز را به شب برساند، هیچ‌گاه حوصله‌اش سر نمی‌رود، زیرا احمد با اصلی‌ترین وسیله پذیرایی به استقبال میهمان اهل خرد و طالب دانایی و علم در حوزه‌های مختلف - یعنی کتاب - می‌رود و این سخن، ادعا نبود و واقعیت داشت، زیرا شعر و می‌کرد. بارها با خواندن شعرهایش، چشم و قلمم با هم جوشید؛ اندوهی شیرین در کلام و کلمه‌هایش پنهان بود و بعضی از شعرهایش را نه بیکار،

به بهانه تقریظ رهبر فرزانه انقلاب بر چهار کتاب دفاع مقدس

«البته دوستان خیلی کار کرده‌اند. از دهه ۶۰ که این کارهای هنری و ادبی در حوزه هنری شروع شد و این خاطرات مستوم گردید، من یکی از مشتری‌های پر و پا قرص این کتاب‌ها بودم، که خاطرات را نگاه کنم، من خیلی تحت تأثیر جاذبیت و صداقت خلوص این نوشته‌ها و تفکته‌ها هستم؛ این را واقعاً عرض می‌کنم» (۱۳۸۲/۶/۳۱)

نکته آخری که در این جا باید گفت آن است که تقریظ حضرتشان بر چهار کتاب «قوتی مهتاب گم شد» «آب هرگز نمی‌میرد» از حمید حسام و «ختر شیبنا» و «گلستان یازدهم» از بهناز ضرابی‌زاده با سؤزه و نویسندگانی از استان همدان و حدود پنجاه تقریظ ایشان بر کتاب‌های دیگر در همین کتاب، آن تهران نیست، گروه کتاب اهمیت می‌دهیم، ده برابر آن را اهمیت نمی‌دهیم!» (۱۳۸۰/۷/۳۰)

منبع اصلی: من و کتاب، انتشارات سوره مهر، نهم، ۱۳۸۸

به سهم خود با حسنه تقریظ ایدم‌سازی و راهنمایی و تشویق کرده و می‌کنند. سؤال این علاقمند به کتاب این است که آیا دیگر اندیشمندان و عالمان و دل‌سوختگان عرصه فرهنگ و ادبیات پایداری در این باره وظیفه‌ای ندارند؟ آیا آنان نیز نباید به سهم خود گام‌های بیشتری در معرفی این دوره نوامی و سرخ تاریخ کشور عزیز اسلامی‌مان بردارند. شکی نداریم که ترویج کتاب خوب و کتابخوانی امر به معروف است و معرفی و ترویج کتاب‌های ارزشمند این عرصه امر به معروف... یادمان باشد آگاهی بخشی نسل جوان از ظرفیت تمام‌نشدنی لطیفه الهی دفاع مقدس، قدرت، ایمان و خودباوری آنان را در پی خواهد داشت. «من تعجب می‌کنم که چرا ما به عنوان دولت جمهوری اسلامی، آن مقداری که کتاب اهمیت می‌دهیم، ده برابر آن را اهمیت نمی‌دهیم!» (۱۳۸۰/۷/۳۰)

منبع اصلی: من و کتاب، انتشارات سوره مهر، نهم، ۱۳۸۸

حالا دیگر در ایران، شعر فارسی، تومان رنگ دینی و سیاسی پیدا کرده بود. زیر انسان مسلمان اعم از شاعر و غیر شاعر، در قبال خود و خانواده و جامعه و مملکت و جامعه بشری مسئول است و نمی‌تواند عملی و اثری از دین و به تبع آن؛ به دور از سیاسیات و اجتماعیات عرضه کند.

اما رسالت شعر سیاسی و دینی؛ یا بهتر بگوییم؛ شعر دینی و سیاسی امروز، برانگیختن ذهن و دل مخاطب، به مسیر ارزش‌های الهی است. نگاهی کنید به اثر مشفق کثانی، محمود ضارخی، مهرداد اوستا، قیصر امین‌پور،حسن حسینی، علیرضا قزوه و ...! آیا می‌توانیم رنگ دینی و سیاسی اشعار این بزرگان را کتمان کنیم؟

آیا از بطن قلم و شعر این عزیزان شمیم مسئولیت‌ استنشاق نمی‌شود؟ شعر فارسی معاصر با قابلیت هدف‌اشاره، اکنون تقریباً در آستانه ۴۰ سالگی خود به بالندگی رسیده است و آماده است که بیش از گذشته، مأموریت‌های بزرگی برعهده گیرد؛ در دینار روز پنجم اسفند رهبر انقلاب با جمعی از شاعران مذهبی سرا، معظله‌توصیه‌هایی ارائه فرمودند. از جمله این توصیه‌ها، تبیین سبک زندگی اسلامی در قالب برستان‌این یعنی فرصتی جدید برای شعر امروز کشورمان! نگارنده بر آن است که پهنه انگیزش کشورمان، مشغون از سربازانی است که برای انجام مأموریت‌های بزرگ مشتاق هستند. شما خواهید دید که بزودی توصیه و رهنمود حضرت امام خاتمه‌ای عملی خواهد شد و نهضتی پا خواهد گرفت که نقطه پایانی بر آن نمی‌توانیم تصور کنیم!

رسانه دولتی انگلیسی B.B.C به صراحت می‌گوید که من بیست سال قبل‌تر از «فرع فرخ‌زاد» در عرصه ادبیات به چهره شاخصی تبدیل شده بودم.

پا در قسمت دیگری از مصاحبه‌اش با همین رسانه با تمسخر می‌گوید: «خطاب به (فرع) گفتم؛ خاتم‌الر کار قرار است در گلستان فیلم کارآموز باشی، لازم است، این چیزهای که به عنوان زرق‌گفتاری را فراموش کنی.

حرف آخر:

گلستان هیچ گاه پیش رفته که فرو رفته باشد و در آتش چهل و خود بزرگ‌بینی خویش سوخته و به خاکستر تبدیل شده است و این سرنوشت محتوم عموم شبه روشنفکرانی است که قبل از زخم خود را با سحر و پیششمار قهر می‌دانستند. اما مردم هیچگاه آنها را خودی نپنداشتند، زیرا همیشه بینی خود را می‌گرفتند و از کنار مردم کوچه و بازار می‌گذشتند و در جریان شل‌گویی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس اگر چشم بصیرت داشتند درک می‌کردند که فرستگها از همین مردم عقب افتادند،

سعید سجادی

صفحه ۷
یک‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۵
۱۳ جمادی الثانی ۱۴۳۸ - شماره ۲۱۵۸۳



حمید سبزواری (شاعر) - امیر حسین فردی (نویسنده) - ابوالفضل عالی (گرافیست) - شهید رسول کاظم زاده (عکاس) - صفار زاده (نویسنده) - شهید احمد زارعی (شاعر) - مهرداد اوستا(شاعر) - نصرالله مردانی (شاعر) - مسعود شجاعی خاغانی (ارکستراتورست) - حبیب الله معلفی (شاعر) - علیرضا قزوه(شاعر) - محمدعلی گودینی (نویسنده) - علی محمدنوباد (شاعر) - مرحوم شهریار(شاعر) - محمدمنیدی سیار (شاعر) - سیمین دخت وحیدی (شاعر) - صولتیان(نویسنده و تصویرگر)

ماهی‌های افتاده در خاک

علیرضا سمیعی

نام کتاب: کجا بودی ایلاس
گروه نویسندگان
ناشر: شهرستان ادب
سال ۹۵
تعداد صفحات: ۱۴۶

حتی وقتی پیکر شهیدان غواص را بعد از ۲۹ سال از زیر خاک بیرون آوردند هنوز دست‌انشان بسته بود. از این غم لنز دوربین‌ها شعله ور شد. و عاقبت آتش در قلم اهالی «شهرستان ادب» افتاد تا مجموعه «کجا بودی ایلاس» را یازده نویسنده مختلف به پیشگاه شهدای غواص تقدیم کنند.

جلد کتاب زیر است و رنگ ماسه دارد تا تداعی کننده خاک جنگ باشد. شخصیت اول اغلب داستان‌ها جوانی است به نام ایلاس که هر نویسنده وی را در قالب شخصیتی خاص در داستانی متفاوت، از زبان نزدیکان و آشنایانش معرفی می‌کند. کل کار همه‌طور که در متن قلمه «سایه سر» آمده می‌خواهد نشان دهد همه شهدا مثل هم هستند؛ چه در کربلا چه در اروندرود... مثلاً در داستان «مارش فیورنال» نقش برادر دارد و در داستان «روزی که شب نداشت» دوستی استثنایی است. بهانه تالیف همه داستان‌ها همان خبر بازگشت پیکر شهیداست که با فرم‌های گونه‌گون نوشته شدند. گویا می‌خواهند مانند آن ضرب‌المثل فرهنگی که می‌گوید همه راه‌ها به روم ختم می‌شود بگویند همه فرم‌ها به شهید می‌مثالین می‌رسد که درون خود تمام شهدا را گرد آورده. شاید بتوان ادعا کرد ایده کتاب ایده لا اله الا الله است که ذکر وحدت کثرات ظاهری دانسته می‌شود. خاصه اینکه نام «ایلاس» صورت یونانی «ایلیا» است که در عبری معنی «خدای من فقط پیوه است» را افاده می‌کند. حضرت ایلاس در پیشگویی‌های کتاب مقدس بار دیگر قبل از ظهور مصلح ظاهر می‌شود و در عرفان اسلامی نماد تنزیه و سمبل احدیت است. به هر حال این واقعه از هر جهت غم‌انگیز است... اینکه همه ۱۷۶ تن جوان بودند، زنده زنده دفن شده‌اند و دهان و ریه‌هایشان با خاک پرشده بود و حالا آنچه آمده بیشتر از اشتیاق پاره ریه‌هاست و البته طناب‌هایی که داشتند همان دور و برها می‌پوسیدند.

بنابراین هر نویسنده‌ای به فراخور خیالی که در دل داشت دست به قلم برده تا مثل منورهایی که روی آب‌های سیاه آن شب می‌افتاد عمق دردی که برادران‌شان کشیده بودند را روشن کند. حمید قیصری، مشهورترین نویسنده مجموعه، فرم داستان‌اش را به صورت نوشتن نامه‌ای به ایلاس - که دوست دوران کودکی و جنگ بود- درآورده.

سجاد خالقی با داستان «می‌شود این طور باشد» بر شب عملیات و توصیف فضای جنگی و ماجراهای آن شب نامعلوم تمرکز کرده. خالقی با قلمی پخته، فرم را بر روایت‌هایی موزای مبتنی کرده که با «فرض کردن» پیش می‌رود. او افکارش را به این صورت تقسیم کرده: اول این‌طور باشد؛ چند دوست هم محمل‌ای هستند که بیش‌شان فقط ایلاس از آب می‌ترسد اما بعد آب عمیق رودخانه‌های دوستان را درآرد. در روایت کتاب «دوم این‌طور باشد» جنگ می‌شود و ایلاس برای ریختن ترشش تصمیم می‌گیرد غواص شود. لذا کنار سد در توسط فرمانده‌ای سختگیر کاربند می‌شود. سپس روایت سوم می‌آید «سوم این‌طور باشد»: آن شب سیاه و آن گودال و سربازهای عراقی و جوانان دست‌بسته. باز هم این ایلاس است که هوای دوست چشم



سربازان را دارد و تنش را سپر چشمان آبی دوستش می‌کند. و این‌اچام «خر این طور شود». با روی رزمندگان زنده به گور شده باز می‌کنند تا گودال قتلگاه تبدیل به هور-کوکچی شود. سربازهای عراقی عذاب وجدان دارند ولی پس از مدتی ماجرا را پاک فراموش می‌کنند و صدام اعدام می‌شود و بالاخره چند نفر بیل می‌آورند و خاک را می‌کنند و «لا دستت ... وسط گودال بپزند و اول یک سیم پیدا کنند و جلوتر بروند ... بعد یک جنازه پیدا کنند و ...وغو-با یا بشود». به گمان من داستان خالقی از سایرین گیراتر است.

داستان «قنات» به قلم سیدحسین موسوی‌نیا از زبان یک سرباز عراقی نوشته شده که آن شب حضور داشته و مجبور بوده با لودر خاک را روی سدر و صوبت جوانان ایرانی بریزد در جایی که نمی‌دانسته یکی از آن جوانان، ایلاس، دوست زمان کودکی‌اش است و حالا با گذشت ۲۹ سال در ایران زندگی می‌کند و روزی ترشی پیکر جوان در خیابان‌های تهران راه می‌رود و مردمی را می‌بیند که آتش به جانشان افتاده. در اغلب داستان‌ها نظیر «المپیک صبورها» و «ماهی» سعی شده شهیدان را به ماهی‌هاش افتاده در خاک تشبیه کنند. در داستان‌های دیگر هم شاهد ماجراهای خانواده‌های این شهدا هستیم و مسائل و مصائب زمانه‌ای این پیکرها پاک قدم می‌اند. گذشت‌ها، در داستان «سایه سر» یک حکایت خانی سعی کرده کل زندگی و شهادت یونس و ایلاس را در هاله‌ای از ابهام و معجزه تصویر کند. دو برادر کراماتی داشتند و مثلاً در زمینی که هیچ‌چیز بار نمی‌داده گندم می‌کاشتند تا اینکه یونس در کودکی به علت تب می‌میرد ودفنش می‌کنند؛ اما ایلاس صدایی می‌شود و شب هنگام یونس را زنده از گور بیرون می‌آورد. از آن پس ایلاس پیوسته از برادرش مراقبت می‌کرد تا اینکه هر دو در جنگ لباس غواصی می‌پوشند. یونس در کربلا ۴ شهید می‌شود اما روی سرش دو دست قطع شده برادرش که قبلاً در عملیات والفجر ۸ جان باخته پیدا می‌شود. این خبر برای پدرشان تکان‌دهنده است زیرا به یاد می‌آورد وقتی در کودکی می‌خواستند یونس را تنبیه کنند چطور ایلاس دست‌هایش را جلو آورده و شلاق خورده. اخباری که از ۱۷۵ شهید در دست داریم روشن است و مخاطب از این‌ها بی‌خبر نیست؛ اما بیشتر از آنجی می‌توانست در اینترنت جست‌وجو کند، پیدا نمی‌کند. بیشتر آن هم مطمئناً خود را باز یگران یک کمپانی سرگرمی نمی‌دانند. ولی در همین مجموعه هم گاه خواننده با کارهایی مواجه می‌شود که بار سنگین غم شهیدان را به دوش نمی‌کشد. گو اینکه ایثار بزرگ شهیدان، آدم را پای مطالعه نگاه می‌دارد.